

آیا کسی میتواند خداوند را ترسیم کند؟



اشعیا فصل 6

1 در سالی که عزّیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامنهای وی پر بود. 2 و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر يك از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود. 3 و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قَدّوس قَدّوس قَدّوس یهوه صباپوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» 4 و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد. 5 پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباپوت پادشاه را دیده است.» 6 آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. 7 و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیان‌ت رفع شده و گناه‌ت کفاره گشته است.» 8 آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لبیک مرا بفرست.» 9 گفت: «برو و به این قوم بگو الّبتّه خواهید شنید، امّا نخواهید فهمید و هرآینه‌خواهید نگریست امّا درك نخواهید کرد. 10 دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.» 11 پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه‌ها بدون آدمی و زمین خراب و ویران شود. 12 و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود.»

کشیشی برای ترساندن بچه های بازیگوش کلاس ، از آنها پرسید: خدا کجاست ؛خدا کجاست؟؟؟

در همین راستا پسر بچه ای که اغلب عادت به دزدی داشته از ترس بلافاصله از کلیسا فرار کرد و در کمدي پنهان شد تا اینکه والدینش او را یافتند. کودک از شدت ترس در حالی که لکنت زبان گرفته

بود، گفت: "اونها خدا رو تو کلیسا گم کردن و حالا میخوان بندازن گردن من". این دزد کوچولوی ما در واقع اولین نفری نیست که معنای حقیقی حضور خدا را متوجه نشده باشد.

هنگامی که ما خدا را مقابل خود میابیم در واقع با اسرار و سوالات بی‌نهایتی مواجهه می‌شویم سوالاتی چون: چطور خدا اینقدر بزرگ است در حالی که نمیتوان او را دید؟! نه تنها هیچ وقت حتی نمیتوان خدا را مجسم کرد.... بلکه حتی نمیتوانیم او را لمس کنیم و از طرفی هم گفته میشه چون نمیتوانیم خدا را درک کنیم بدین معنا نیست که او وجود ندارد بلکه ما توانایی و درکمان محدود است! ولی باز با این حال خداوند گاهی از طرفی این موانع و محدودیت را از پیش روی انسان برداشته است تا بتوان او را درک کنیم. و این دقیقا همان چیزی است که به اشعیا نبی در حدود ۷۳۶ سال قبل از میلاد عیسی مسیح اتفاق افتاد. اشعیا نبی که يك خدمتکار معبد بوده تمام زندگیش را صرف معبد نموده بود. این که اشعیا نبی تا چه حد معبدش را به خوبی میشناخت کاملا واضح است، و در واقع معبد خانه دومش به حساب می‌آمد و وظایفش را به خوبی نیاکانش که خدمتگزار معبد بودند، انجام میداد ولی ناگهان تمامی این چیزها در يك روز برایش با حضور ناگهانی خدا برای ملاقاتش آن هم بدون هیچگونه پیشبینی دیگر منسوخ گردید. اشعیا خداوند را به عنوان چیزی نامرئی می‌شناخت و تنها از طریق چیزهایی که در اطرافش میدید دلیل وجود خدا برایش میسر میگشت و تصورش از فرشته‌ها این بود که آنها شش بال داشته که دو بال بروی پا؛ دو تا بروی صورت و دو بال برای پرواز کردن دارند اما جالب حتی این فرشتگان آسمانی هم نمیتوانستند خدا را ببینند و اشعیا نیز به همین دلایل قادر نبود تا خدا را تصور کند که او چه شکلی است و تنها توصیفی که از خدا داشت این بود که خدا در آسمان‌ها بوده و بسیار بزرگ و توانا است. فرشتگان در آن هنگام سه بار خواندند: **"قدوس، قدوس، قدوس"** و بدین منظور امروزه ما نیز سه بار این را قبل از دعای شام ربانی تکرار میکنیم: **قدوس، قدوس، قدوس**

کلمه «قدوس» به چه معناست؟ احتمالا شما نیز تجربه خواندن این سرود را در کلیسا داشته اید و یا جمله ای از کتاب مقدس قلب شما رو به خود معطوف داشته و همین لمس شدن قلب هایمان میتواند حداقل چیزی باشد بر دلیل وجود خدا. ولی باز این حال این نوع تعریف و شناخت از خدا کاملا جزیی و اندک و بسا متفاوت از تجربه شخصی هر یک از ما در زندگی از درک خداست. اشعیا تنها تعریفش از خدا این بود که خداوند قدوس میباشد تا اینکه ترسی عظیم ناگهان بر او چیره گشت و سبب این ترس قطعا تنها قدوسیت و جلال بودن خدا نبوده بلکه این بود که او خود را در جایی دیگر و خارج از معبد، خود را در حضور خدا یافته بود و در آن هنگام اشعیا که فرد مومنی بوده به گناه کار بودنش به دلیل عدم شناخت درستش از خداوند، پی برد.

فکر میکنم این همان احساسی است که برای تك تك همه کسانی که خدا را یافته اند، رخ میدهد. حضور ملکوت و جلال خدا بر انسان زمانی ممکن میگردد که انسان از قالب جسم بیرون آمده باشد زیرا جسمیت در خدا راهی ندارد. مثل اینکه کسی از تاریکی درک و شناختی نداشته باشد در حالی که خود تاریکی به سر برده و آنگاه خودش در پی شناخت تاریکی باشد و درست تا این فاصله بین ما و خدا باشد از ملاقات خداوند ما عاجز و ناتوان خواهیم بود.

درک از شناخت تاریکی زمانی میسر است که ما از نور آگاهی داشته باشیم و متقابلاً شناخت ما از خداوند نیز به همین صورت است و اگر خداوند بخواهد خودش را به ما نشان دهد در آن موقعه چیزی جز گناه در خودمان نمی یابیم و به سبب غوطه ور بودنمان در گناه است که از دیدن خداوند عاجزیم و درست همانند اشعیا که ترس او را در بر گرفته بود ما نیز همانندش این ترس را در ملاقات با خدا تجربه خواهیم کرد.

پس گفتیم: « وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است»

اگر ما قادر به دیدن خدا بشویم، در آن موقعه کاملاً خود را هیچ و بی ارزش میابیم. خوشا به حال کسی که این را درک کرده است.

در حقیقت در دنیای مدرن امروزی میبینیم که کمتر کسی خدا را میشناسد، کمتر کسی از گناه آگاهی داشته و اینکه بیشتر مردم از کم ارزش بودن خود خبری ندارند. تصور بعضی مردم از گناه بسیار ماورایی و پیچیده است، در حالی که با انجام هر گناهی از تهمت تا جنایت ما گنهکار شناخته می‌شویم و تنها در پیشگاه خداوند است که ما به گنهکار بودنمان واقفیم و اما تنها کاری که میتوانیم الان انجام دهیم اینست که در دعاهایمان بگوییم:

"خداوندا، در پیشگاه تو ما کاملاً بی ارزش هستیم".

و اما همچنان این سوال باقی میماند که از ما چه کاری بر میآید در حالی که در کتاب مقدس بارها به روشنی ذکر شده که خداوند تصمیم گیرنده و قدرت عمل از آن اوست و تا او نخواهد ما به تنهایی نمیتوانیم از شر گناه رهایی یابیم؟

این حقیقت در مورد خود اشعیا نیز صدق میکرد، تا آن که متوجه شد که چرا فرشتگان بال دارند. خداوند به فرشتگان بال داده تا حامل وحی از جانب خدا به ما باشند و گرنه نیازی به بال نداشتند اگر قرار بود فقط پیش خداوند باشند. در واقع فرشتگان پیام آورندگان دستورات خدا به انسان ها بوده و بدین صورت از طریق فرشته ها ما از حضور خدا آگاه هستیم. حتی در کتاب مقدس در رویدادی که فرشته ای از جانب خدا لب های اشعیا را بازگالی داغ میسوزاند و با توجه به اینکه پاک شدن از گناه بسیار سخت تر و عذاب آورتر از سوخته شدن توسط زغال است و مجازات اشعیا توسط آن فرشته به منظور پاک شدنش از گناه بود و احتمالاً شاید تجربه کرده باشید که اعتراف به گناه حتی در بین مردم نیز چقدر سخت و شرم آور میتواند باشد چه بسا خواهیم در حضور خداوند باشیم. اما باز این اعتراف به گناه در واقع کاری است پسندیده و منجر به قوی تر شدن ایمان خود شخص میگردد.

در زمان پنطیکاست ما در کتاب مقدس میبینیم که شاگردان عیسی که از شدت ترس در خانه مانده بودند خود را گناه کار دیده و به سبب رنجی که کشیدند گناهانشان پاک گشته و خداوند از طریق روح القدس آنها را بخشیده و به آنها برکت داده و قدرتی به آنها عطاء شد که سخنان عیسی مسیح خدا را در دنیا منتشر کنند و عیسی را به عنوان خداوند زنده به دیگران معرفی کنند.

این مورد برای اشعیا نبی نیز در زمان ملاقاتش با خدا صدق میکند هنگامی که او خود را گناهکار دیده و ناگهان ترس بر او چیره گشته بود و سپس گفت:

"خداوندا؛ تو را لبیک میگویم"

همانند اشعیا نبی همه ما مسیحیان نیز این امر مهم را تجربه کرده ایم. خداوند ما را خلق نکرده تا به دلخواه خود هر طور که راحتیم او را دریابیم و ذکر کنیم. قبل از هر چیز باید پاک گشته و این امر با توبه از گناهان میسر میشود و باید از جانب خداوند بخشوده شویم و در این موقعه است که خدا ما را قدرت بخشیده و برکت میدهد. در اولین کلیسای دنیا چنین اعترافی رواج نداشت تا اینکه مسیحیان از خود پرسیدند: **"چکار کنیم تا روح القدس بر ما وارد شود؟"**

و جواب پطروس رسول بدین سوال چنین بود: **"توبه کرده و غسل تعمید دریافت کنید"**

و از این زمان به بعد بود که اولین مسیحیان شجاعانه به انتشار کتاب مقدس در سرتاسر دنیا پرداختند. اشعیا نیز حامل این پیام از جانب خداوند برای دیگر مردمان بود اما پیامش در آن زمان هنوز صلح و رستگاری نتوانسته بود ثمر گرفته و در نهایت سخنانش نادیده گرفته شد.

اشعیا سعی داشت تا عظمت خداوند را به مردم بفهماند اما بی نتیجه بود و گوش شنوایی آن را کسی نداشت و در عوض آن مردمان خود را عظیم و بزرگ می پنداشتند. اشعیا به مردم آن زمان خاطر نشان کرد که تنها خدا از همه چیز آگاه بوده و اوست گرداننده جهان، و باز مردم آن زمان گفتند:

"ما تا الان بدون کمک خدا زنده بوده ایم و زندگی میکردیم و در آینده نیز بدون او زندگیمان جریان خواهد داشت."

اشعیا مردم را از این حقیقت که همه گناه کار هستند سخن گفته اما کجا بود گوش شنوایی و همه شنیدن حقیقتی دروغ را ترجیح میدادند! اشعیا نبی از عاقبت این کج فهمی مردم و مسخره کردن آنها کاملاً واقف و بر حذر بود. درست حتی در همین زمان حال ما که مردم بسیاری نادیده گرفته اند.

و حتی در زمان عیسی مسیح که یک شاگرد او را به مال فروخته و مسیح با این خیانت شاگرد به صلیب کشیده شد و دیگری او را انکار کرده و ما باقی نیز از ترس جان خود فرار کردند در حالی که کسی درک نکرده بود که مسیح است آن امید بخش جهان هستی.

و در آن لحظه عیسی خود را نا امید همچون درختی که از ریشه کنده شده باشد جدا گشته باشد میدید و این نقطه عطفی بود که مهمترین اتفاق در طول تاریخ بشریت در آن زمان رقم خورد.

بله، ما هیچ وقت نمیتوانیم از کار خدا سر در بیاوریم و هیچ وقت قادر به پیش بینی تصمیمات خداوند نمیتوانیم باشیم. اما اکنون، اینکه خداوند راهی بین خودش و ما از طریق عیسی باز کرده است بدان واقف هستیم.

شاید به نظر باور نکردنی باشد اما حقیقت محض است که خدا خود را به شکل انسانی به نام مسیح در آورد.

و از طریق روح القدس او را راهنمایی میکرد درست مانند آن فرشته ای که با سوزاندن لب اشعیا نبی برای پاک گشتن گناهانش در واقع همچون پاداشی بود، خداوند از طریق روح القدس نیز عیسی مسیح را برای پاک گشتن گناهان بشر با مصلوب شدنش، برای بشریت به ارمغان داده است.

خداوند بزرگ خود را توسط سه شخصیت به ما نشان داده است: پدر، پسر و روح القدس.